



رازها و درس‌های عملیات والفجر ۸

روایت حسین کاجی در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸

حجت‌اله کریمی و حسین عسگری*

<p>یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ (اروندکنار) در ۲۲ اسفندماه ۱۳۹۵ میزبان آقای حسین کاجی یکی از راویان برجسته راهیان نور بود. روایت آقای کاجی که فرماندهی گردان تخریب لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابی‌طالب^(ع) در دوران دفاع مقدس را بر عهده داشت و اکنون علاوه بر تحقیق و پژوهش در حوزه دفاع مقدس در جبهه‌های مقاومت نیز حضور فعال دارد، با استقبال زیاد کاروان‌های مختلف روبه‌رو می‌شد. در اکثر روایت‌های ایشان در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸، چند کاروان هم‌زمان به استماع روایت می‌پرداختند.</p>	<p>چکیده</p>
<p>آقای حسین کاجی در این روایت با بیانی گیرا و تأثیرگذار ضمن اشاره به مراحل مختلف عملیات والفجر ۸ از طراحی تا اجرای آن، روایتی نسبتاً خوب از این عملیات ارائه کرد. وی پس از اشاره‌ای کوتاه به موقعیت جغرافیای عملیات والفجر ۸، وضعیت نظامی ایران و عراق را در آستانه این عملیات تشریح کرد و سپس با بیان شرحی از شناسایی‌ها و طراحی‌های این عملیات، به بحث عبور از اروند و نبرد در آن سوی این رودخانه پرداخت. از نکات قابل توجه این روایت بیان معارفی از دفاع مقدس در قالب خاطراتی از رزمندگان به‌ویژه شهدای عملیات والفجر ۸ بود. نوشتار زیر متن پیاده‌شده روایت نامبرده در جمع دانشجویان دانشگاه‌های تهران، رشت و گروهی از دانش‌آموزان چند استان مختلف است که پس از پیاده‌سازی، با اندکی دخل و تصرف و ویرایش ادبی موضوع‌بندی شده است.</p> <p>واژگان کلیدی: روایت اروند، یادمان اروندکنار، عملیات والفجر ۸، حسین کاجی، راهیان نور.</p>	

متن روایت

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»

عرایضم را با شعری شروع کنم.

آدم من سفری سمت دیار شهدا
 که طوافی بکنم گرد مزار شهدا
 به امیدی که دل خسته هوایی بخورد
 و تبرک شود از گرد و غبار شهدا
 آخرین خط وصایای دل من این است
 که مرا خاک سپارید کنار شهدا

به نام خدا و برای خدا و در محضر خدا و به یاد همه
 شهدا؛ شهدای عملیات والفجر ۸ که میهمان سفره آنان
 هستیم، شهدای عملیات کربلای ۳ که کمتر از آنها در
 خلیج فارس یاد می‌کنیم و شهدایی که رفتند و برنگشتند
 و خانواده‌هایشان منتظر آنها بودند. روح همه آنها از
 جلسه ما شاد باشد. صلواتی ختم بفرمایید. اجازه بدهید

* کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

موقعیت جغرافیایی

اینجا اروندکنار است؛ یادمان عملیات والفجر ۸ که در سال ۱۳۶۴ انجام شد. اروندکنار از توابع شهرستان آبادان است. در کتاب‌ها می‌گویند آبادان به‌صورت جزیره است؛ درست هم می‌گویند، چون چهار طرفش را آب گرفته است، از شمال به رودخانه بهمنشیر، از جنوب به اروندرود، از شرق به خلیج فارس و اروندرود، و از غرب هم به قسمتی از خرمشهر و رود کارون متصل است.

روبه‌روی شما هم شهر فاو عراق است که به‌صورت شبه‌جزیره و از سه طرف به آب وصل است؛ از شمال به اروندرود، از جنوب به خور عبدالله، از شرق به خلیج فارس و خور عبدالله، و از غرب هم به خشکی و شهرهای البحار و تنومه و بصره متصل می‌شود.

رود روبه‌روی شما هم اروندرود است. شماها دانشجویید و می‌دانید که در شاهنامه فردوسی از آن یاد شده است. رودخانه اروند از به‌هم‌پیوستن دو رود دجله و فرات در نقطه‌القرنه و در پایین‌تر اتصال به رود کارون در خرمشهر تشکیل می‌شود و تا خلیج همیشه فارس ادامه می‌یابد. این رود قابل کشتیرانی است.

این منطقه شاهد یکی از موفق‌ترین و بزرگ‌ترین نبردهای دوران دفاع مقدس است. در عملیات والفجر ۸ غواصان خط‌شکن شبانه از اروند گذشتند، خط دشمن را شکستند و موفق به آزادسازی منطقه فاو شدند. این عملیات ضربه مهلکی بر ارتش بعث عراق وارد کرد.

گذری بر وضعیت نظامی ایران و عراق در آستانه عملیات والفجر ۸

بعد از عملیات‌های بزرگی که دشمنان را از خاک خود بیرون کردیم، در مرحله تنبیه متجاوز اتفاقاتی افتاد.

بعد از عملیات رمضان تا والفجر مقدماتی واقعاً کار به بن‌بست خورد. در این برهه، چند عملیات طراحی شد، اما موانع مصنوعی، کانال‌ها، میدان‌های مین دشمن و... مشکل‌ساز بود. طراحی شد که برویم از موانع طبیعی عبور کنیم و دشمن را دور بزنیم که عملیات خیبر طراحی شد. فکر می‌کنم در عملیات خیبر هم به‌خاطر شرایطی که داشت، نتوانستیم بیش از ۲۰ درصد از اهدافش را به دست بیاوریم. عملیات خیبر سال ۱۳۶۲ بود و سال ۱۳۶۳ عملیات بدر که باز در هور بود و در این عملیات هم ما موفقیتی به دست نیاوردیم. به‌خاطر شرایطی که حاکم بود، سال ۱۳۶۴ فرماندهان تصمیم گرفتند که عبور از اروندرود را در دستور کار عملیاتشان قرار بدهند.

این‌بار با توجه به شرایط نظامی عراق و ایران در سال ۱۳۶۴ یک بن‌بست در جبهه‌ها به وجود آمده بود و باید این بن‌بست شکسته می‌شد. آمدیم اینجا ببینیم بچه‌های انقلابی چه جور این بن‌بست را شکستند؛ از آنها راهکار یاد بگیریم. در خرداد [۱۳۶۴] تصمیم گرفتند در منطقه اروند عملیاتی اجرا شود. فرماندهان نشستند و طراحی‌هایشان را کردند.

شناسایی‌ها و طراحی عملیات

ما در خردادماه آمدیم منطقه و از ارتش اینجا را تحویل گرفتیم. ما جزء بچه‌های اطلاعات و تخریب بودیم. جایی که یک گردان ارتشی بود، ما حدود ۳۰ نفر آمده بودیم. باید لباس‌هایمان و شرایطمان طوری می‌بود که فضای اینجا هیچ تغییری نکند و دشمن تشخیص ندهد که اصلاً یگان جدیدی آمده و در اینجا مستقر شده است. ما زندگی‌مان را اینجا شروع کردیم. آرام‌آرام شناسایی ما شروع شد. به‌خاطر اینکه



روایت حسین کاجی، یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ (اروندکنار)، اسفندماه ۱۳۹۵.

از اروند عبور کند و آبادان را تصرف کند. چون به تعبیر نظامی‌ها، رودخانه قابل عبور نیست و از اینجا نمی‌شود عبور کرد. طراحی‌ها شروع شد. ما یک خط‌کشی‌هایی لب آب گذاشته بودیم و فورس (قدرت یا نیروی) آب را اندازه می‌گرفتیم. ساعت ۱۰ شب چقدر است؛ ۱۱ شب چقدر است؛ ۱۲ شب چقدر است؛ الان جزر می‌شود چقدر است؛ مد می‌شود چقدر است؟ اینها کارهایی بود که ما انجام می‌دادیم. از کارهای دیگری که انجام شد، مربوط به وضعیت آب‌وهوای منطقه بود. برای این کار، اطلاعاتی را از سازمان هواشناسی گرفتیم. نزدیک به ۲۰ سال ایستگاه هواشناسی، آب‌وهوای منطقه‌ای اروند را ثبت کرده بود که اینها را بررسی کردند و در نهایت زمان عملیات را انتخاب کردند. اینجا آب اروند بالا می‌آید. ببینید این [اشاره به رودخانه اروند] موانع هست، آن طرف [ساحل عراق] هم که نگاه کنیم این موانع [هست]؛ با این تفاوت که

عقلانیت جنگ را در والفجر ۸ و دفاع مقدس بگویم، این مطالب را عرض می‌کنم. الان که دارید [اشاره به رودخانه اروند] این موانع را می‌بینید، این آب جزر است. چرا می‌گویند اروند یک رودخانه وحشی است؟ کمترین عرض رودخانه اروند که در این مسیر می‌بینید، تقریباً بین ۵۰۰ متر است، اما در برخی نقاط به ۱۵۰۰ متر هم می‌رسد. اروند رود چهار مدل گردش آب دارد؛ توی ساحل، وسط آب، سطح آب و عمق آب. اینها مدل‌های مختلف دارند؛ یعنی الان اگر وارد آب بشویم، شرایط یک جوری است که آب مد می‌شود، بالا می‌آید و از خلیج فارس برمی‌گردد و نهرها پر می‌شود. در شبانه‌روز ۲ بار آب اروند پس می‌زند و به تعبیری مد می‌شود و دو بار جزر می‌شود. وقتی که جزر می‌شود هم سرعت آب ۷۰ کیلومتر در ساعت است. همان طور که می‌دانید، از ابتدای جنگ آبادان در محاصره بود، ولی هیچ‌وقت دشمن نتوانست

دسته، گروهان، گردان، فاصله سنگرها و... همه را بررسی و رصد کرده بودیم. الآن اینجا شلوغ است، اما اصلاً آن موقع احدی نبود و پرنده پر نمی‌زد. این قدر راحت بود که ما ساعت نگهبان‌ها را هم می‌دانستیم. حتی یادداشت کردیم که نگهبان شروشان کدام است؛ گردش پست‌هایشان چه جور است؛ چه فضایی دارند؛ چه ساعتی از روز کاملاً می‌خوانند؛ چه ساعتی خیلی سرحال‌اند؛ کی توی نهرها شنا می‌کنند و ماهی می‌گیرند. همه اینها را بررسی کردیم. این اتفاقات افتاد و شناسایی‌ها انجام شد. فرمانده‌ها هم برای خودشان طراحی می‌کردند. یادم است از یکی از مسئولان نیروی دریایی ارتش شنیدم شب اولی که بچه‌ها رفتند ناخدا ملک‌زادگان گفته بود که شرایط اروند جوری است که اگر توی آن بیفتید، جزرومدش ۵، ۶ کیلومتر نیرو را جابه‌جا می‌کند؛ لذا شما نمی‌توانید دقیقاً هدف روبه‌رو را بزنید. شب اول که بچه‌ها وارد اروند شدند، شرایط برایشان مساعد نبود. حدوداً با هدف موردنظر ۱۵۰۰ متر اختلاف داشتند، مثلاً از این روبه‌رو که می‌خواستند شناسایی کنند، ۱۵۰۰ متر آن طرفتر درمی‌آمدند. بعد آن قدر تمرین شد که این اختلاف‌ها به حداقل رسید. قرارگاه کربلا، قرارگاه خطشکن این منطقه بود که لشکرهای ۲۵ کربلا، ۴۱ ثارالله^(ع)، ۳۱ عاشورا، ۷ ولی عصر^(عج) و... در این منطقه فعال بودند و شناسایی‌ها را انجام می‌دادند. نزدیک به ۸۰۰ بار اروند را شناسایی کردند. رفتند، آمدند، رفتند، آمدند تا بالاخره اختلاف ما به ۱۰، ۲۰ متر رسید. بعضی وقت‌ها، براساس گزارش‌هایی که الآن هست، بچه‌های شناسایی با ۵ متر اختلاف از سنگر عراقی‌ها سر در می‌آوردند. همه این اتفاقات افتاد.

این موانع نسبت به موانعی که عراق در زمان جنگ در ساحلش داشت [خیلی کوچک‌تر است. آن طرف دشمن که داشت موانعی را کار می‌کرد، حدود ۲ تا ۲/۵ متر این میله‌ها را برداشته بود و مدل خورشیدی درست کرده بود. پشت سرش جلو ما، دو سه حلقه سیم‌خاردار حلقوی داشت، بعد میدان مین بود، باز سیم‌خاردار حلقوی داشت و باز سنگرهای کمین و سنگرهای اصلی دشمن بود. ما اینها را هم توی

فضای روبه‌رویمان از دشمن رصد می‌کردیم. شرایط آب‌وهوایی ۲۰ ساله اروند بررسی شد. ما اینجا گاهی اوقات ساعت‌ها بالای نخل‌ها و گاهی بالای خانه‌ها می‌ایستادیم و وضعیت دشمن را بررسی می‌کردیم. این قدر اینجا کار کرده بودیم که می‌دانستیم کدام دسته، کدام گروهان، کدام گردان دشمن

در آن طرف اروند مستقر است. شاید بپرسید چرا؟ علتش این بود که ما توی این مسیر که با دوربین نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که ماشین غذا دارد می‌آید و در جایی غذا می‌دهد. می‌آیند غذا می‌گیرند، بعد این دور می‌زند می‌رود. بعد می‌دیدیم ماشین تانک آب می‌آید، دور می‌زند می‌رود. می‌فهمیدیم اینجا مقر گردان است. بعد می‌دیدیم جیب بی‌سیم‌دارشان می‌آید توی مسیر طولانی ۴، ۵ کیلومتری می‌رود. می‌فهمیدیم اینجا این فرماندهی تیپ است. مسیر

از ابتدای جنگ آبادان [تا مدتی] در محاصره بود، ولی هیچ‌وقت دشمن نتوانست از اروند عبور کند و آبادان را تصرف کند. چون به تعبیر نظامی‌ها، رودخانه قابل عبور نیست.

راز عبور از اروند

شده بودیم. ولی یکبار باهم دعوا نکردیم، یکبار باهم بحث نکردیم. اصلاً به خاطر بحث امنیتی و حفاظت اطلاعاتی خیلی محدودیت‌ها ایجاد شده بود. می‌دانید که اینجا بالاترین رتبه حفاظتی و امنیتی و اطلاعاتی را داشت. ما نزدیک به ۳ ماه اینجا مستقر بودیم و شناسایی می‌کردیم. عراقی‌ها نمی‌دانستند ما ارتشی هستیم یا نیستیم. شرایط و فضا آن قدر آماده بود. توی یک فضای این‌چنینی با اینکه همه درخت‌های اینجا

پراز خرما بود و صاحبانشان هم چند سالی بود اینجا نبودند، اگر ما می‌خواستیم خرما بخوریم، استفتاء می‌کردیم. امام گفته بود در حد نیاز اشکالی ندارد، ما باز می‌آمدیم خرماهایی که افتاده بودند روی زمین و خاکی بودند را می‌شستیم و می‌خوردیم که شبهه‌ناک نباشد. یادام است پای یک درخت نشسته بودیم

چه جور می‌شود از اروند عبور کرد. چه جور شد بچه‌های بسیج و سپاه از اینجا عبور کردند. اینجا یک فرمول وجود دارد که شهدا به ما می‌گویند. اگر مثبت خدا بشوی، هر کار نشدی را می‌توانی شدنی بکنی.

داشتیم خرما می‌خوردیم. شهید اسماعیل حیدری هم ایستاده بود، می‌گفت خرمای حلال، خرمای حلال. یک دفعه یکی از بچه‌ها با سنگ زد توی این نخل‌ها و چندتا خرما ریخت. اسماعیل حیدری سریع بلند شد و رفت. گفتند اسماعیل، چرا نمی‌خوری؟ گفت این خرما شبهه‌ناک است؛ اگر من این خرمای شبهه‌ناک را بخورم، شب عملیات نمی‌توانم از موانع بگذرم، نمی‌توانم از سنگرها بگذرم، نمی‌توانم از آب اروند بگذرم. رزمنده‌ها این طوری اهل مراعات بودند.

اینجا یک سؤال را باید جواب بدهم. بعضی وقت‌ها بعضی از نظامیان می‌آیند اینجا و تصورشان این است که چه جور می‌شود از اروند عبور کرد. عراق نتوانست بگذرد، ما نشنیدیم ارتش‌های دنیا از چنین رودخانه‌ای بگذرند. چه جور شد بچه‌های بسیج و سپاه از اینجا عبور کردند. اینجا یک فرمول وجود دارد که شهدا به ما می‌گویند. اگر مثبت خدا بشوی، هر کار نشدی را می‌توانی شدنی بکنی. با عقلانیت و فکر و تدبیر همه شناسایی‌ها را کردیم. باور کنید ما ساعت به ساعت شش ماه فورس* آب را می‌نوشتیم. بعضی وقت‌ها بعضی‌ها می‌گفتند ما دیروز را نوشتیم، چه لزومی دارد امروز را هم ثبت کنیم؟ وظیفه ما بود که شناسایی کامل بشود. بعضی‌ها باور نمی‌کنند اینجا این قدر شرایط سخت بوده است. بعضی وقت‌ها ما ۳، ۴ ساعت بالای پشت‌بام یک خانه توی این مسیر می‌خوابیدیم و وضعیت دشمن را رصد می‌کردیم. به عقل مادی‌گراها و عقل خیلی از ارتش‌های دنیا اینجا اصلاً عبور کردنی نیست. چرا عبور کردیم؟ چون شدیم مثبت خدا. خدا می‌گوید اگر توی این عالم همه تلاشتان را بکنید و همه کارهایتان را به من واگذار کنید، من با شما باشم، تمام کائنات را در اختیارتان می‌گذارم و من فکر می‌کنم قصه اروند همین باشد. بچه‌ها همه تلاششان را کردند، آخرش هم شدند مثبت خدا. چه جور شدند مثبت خدا؟ نگاه معنوی را برایتان بگویم. همین‌جا بود که ما زندگی می‌کردیم. این قدر به هم نگاه کرده بودیم، ۷، ۸ تا رزمنده روز و شب باهم توی یک سنگر بودیم و برای هم تکراری

* میزان تلاطم و شدت امواج آب دریا

شرح عملیات

به‌خاطر همین یک برزنت کشیدیم روی چهارلول. شب عملیات، بچه‌هایی که این همه آموزش دیده بودند و این همه کار کرده بودند، ۵۰ دقیقه با آب اروند جنگیدند تا توانستند بروند آنجا. بچه‌هایی که واقعاً توان داشتند، حالا یک فضای این‌طوری هم که ایجاد شد، معادله به‌هم خورد. آب جوری بعضی از بچه‌ها را وسط اروند چرخاند که اشتباهی برگشتند به‌سمت خودمان. از یکی از غواص‌ها شنیدم که می‌گفت من وقتی می‌رفتم می‌گفتم خدایا من همه وجودم را به تو واگذار کردم. بعد می‌گفت وقتی که می‌رفتیم یک لحظه دیدم زیر پایم سفت شد؛ گفتم خاک بر سرم، من بروم به فرمانده چه بگویم. من این همه چرخیدم آب اشتباهی من را آورد توی ساحل خودمان. می‌گفت یک لحظه که زیر پایم سفت شد نگاه کردم زیر پایم، دیدم مانع است. دیدم اتفاقاً توی ۱۰ متری همان سنگری هستم که ما را توجیه کردند عملیات کنیم. چه اتفاقی افتاد؟ اینجا ظرفیت وجودی و اعتقادی بچه شیعه است. ... آن شب من لب اروند بودم و فقط توسل بود و توکل. ... من تا اینجا هرچه برایتان گفتم لب آب بود. اینکه بچه‌ها رفتند وسط آب و چه اتفاقی افتاد. قبلاً خودشان را آماده کرده بودند. آمدند و تمام معادلات بررسی شد و تمام عملیات عقلانی بود. ما همه سنگرهای تیربار و دوشکرا شناسایی کرده بودیم. از این‌ور هم برایش برنامه داشتیم که اگر غواص‌ها احیاناً ناموفق بودند، از اینجا با آرپی چی فلان سنگر را بزنیم و این اتفاق هم افتاد. این تازه این‌ور است؛ حالا آن طرف آب تازه جنگ شروع شد. بعد امکانات بردند، وسایل سنگین بردند، درگیر شدند؛ که خودش داستان مفصلی دارد. آن طرف اروند درگیری با گارد ریاست‌جمهوری خیلی قصه پرغصه‌ای بود. من توی کل

شرایط برای عبور از اروند آماده شد. قرار بود در شرایطی به اروند بزنیم که آب به حدی بالا باشد که وقتی غواصان ما به آب می‌زنند، بتوانند از روی موانع عبور کنند و به سنگرهای دشمن برسند. باید شرایطی فراهم می‌شد که هوا ابری نباشد، باران نیاید و... برای اینکه این شرایط فراهم بشود، اطلاعات هواشناسی ۲۰ سال بررسی شد و درنهایت ۲۰ بهمن ماه برای اجرای عملیات انتخاب شد. از طرف دیگر غواص‌هایی که قرار بود شب عملیات به آب بزنند، آمدند در رودخانه کارون آموزش دیدند؛ در رودخانه بهمنشیر که مدلش نزدیک به اینجا بود، این آموزش‌ها انجام شد. آن شب که آمدیم اینجا، با اینکه محاسبات انجام شده بود، بچه‌ها که آمدند وارد آب بشوند، یک‌دفعه ابر آمد، یک‌دفعه باران آمد، یک‌دفعه باد آمد. خدایا قرار نبود باد بیاید، باران بیاید، ابر بیاید، چی شد؟! این همه مطالعه، این همه شناسایی و بررسی و... شبی که قرار بود ۳ هزار غواص به آب بزنند، این اتفاقات پیش‌بینی نشده رخ داد. بعضی‌ها اضطراب گرفتند. بعضی فرماندهان آن‌قدر اضطراب گرفته بودند که از سنگر زدند بیرون. رفتند تنهایی برای مناجات کردن. چون خدا می‌گوید به من واگذار کن. آن شب، شام غریبانی شد. من اینجا بودم. یک‌دفعه تمام اروند آتش شد. مسلسل چهارلول می‌زد؛ چهارلولی که با آن هواپیما می‌زنند. فکر می‌کنم آن شب نزدیک به هزار تیر توی چند دقیقه آمد و از روی سر ما گذشت. اصلاً یک معضلی شده بود این چهارلول. حالا ماجرا چه بود؟ عراقی‌ها آن طرف آمده بودند و داشتند نورافکن جدیدشان را آزمایش می‌کردند. بعداً اسرایی که از عراقی‌ها گرفتیم گفتند وقتی که باران گرفت، ما گفتیم توی این باران ایرانی‌ها حمله نمی‌کنند؛



روایت حسین کاجی، یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ (اروندکنار)، اسفندماه ۱۳۹۵.

کارخانه نمک با غلظت بسیار بالا، درد دارد. فقط یادم است لحظه جان دادن می‌گفت دارم می‌سوزم؛ نمی‌گفت درد دارم، می‌گفت دارم می‌سوزم. فرصت نیست بگویم از بچه‌هایی که ذوب شدند؛ مثل رضا قنایی که جلو چشم من در درگیری، عراقی‌ها با تیرتاک زندنش و من هرچه گشتم، چیزی پیدا نکردم و شرمنده پدر و مادرش شدم. اینها آتش گرفتند و ایستادند.

درس‌های عملیات والفجر ۸

حرف از عملیات والفجر ۸ است. حرف از این است که برای بچه شیعه بن‌بستی وجود ندارد. حرف از این است که اگر مثبت خدا بشویم، از همه مشکلات مادی عبور خواهیم کرد. اگر مثبت خدا بشویم، کارهای بزرگی به دست من و شما رقم می‌خورد. ... این حرف را دارم مدد می‌گیرم از شهدای اروند، اگر بایستیم پای دین خدا، اگر بایستیم پای حرف ولی و پای حرف امام زمانمان،

جنگ ندیده بودم عراقی‌ها آن قدر پافشاری کنند. روزگار ما را سیاه کرده بودند. تنها جنگی بود که این قدر فاصله نزدیک بود و عراقی‌ها واقعاً سینه‌به‌سینه می‌جنگیدند. شاید ۵۰ نازجک توی درگیری‌های مختلف نزدیک من افتاد. گاهی اوقات اصلاً سلاح نداشتیم. گاهی اوقات که کار تخریب، اطلاعات یا شناسایی می‌کردیم، وقتی نازجک می‌انداختند، سریع دستمان را می‌گذاشتیم پشتمان. من دست‌هایم پر از ترکش است.

فرصت نیست از مقاومت بچه‌ها بگویم؛ از اینکه ایستادند برای جمهوری اسلامی و آبرو خریدند. داشتیم مین‌گذاری می‌کردیم، یک‌دفعه عراق خمپاره زد و شهید حسین خانلو که خیلی دلیر، صبور و شجاع بود، افتاد روی یکی از مین‌ها. رضا گرزآبادی را دیدم که دستش می‌لرزد. گفتم رضا، چیه؟ گفت وقتی می‌خواستیم زخم‌هایش را ببندم، دیدم زخم نیست، تمام دستم رفت توی دل و شکم و روده‌اش. چند لحظه فکر کنید آب

از پسران اطاعت کردم. اگر از ارونند بگویم باید ساعت‌ها بگویم. من شرمندهام که نمی‌توانم بگویم. از اینکه اینجا عملیات شد و اهداف عملیات چی بود. ما قرار بود برویم شهر فاو را آزاد کنیم و قرار بود از دسترسی عراق به آب‌های آزاد جلوگیری کنیم. این روبه‌رو سایت موشکی بود، تیراندازی می‌کردند و همه‌جا را می‌زدند و ما سایت موشکی را تصرف کردیم و اینها جزء اهداف عملیاتی ما بود. ولی یادتان باشد ما وقتی وارد فاو شدیم، پلاکاردی که بچه‌ها زدند این بود: "به جمهوری اسلامی عراق خوش آمدید". ما برای سرزمین نرفته بودیم، ما برای کشورگشایی نرفته بودیم؛ این نگاه رزمندگان بود.

حرف‌های ارونند زیاد است. الآن وقتی من حرف می‌زنم، یاد بچه‌ها، یاد شهدا، یاد درگیری‌ها و شهادت‌ها می‌افتم که اگر بگویم، خدا شاهد است که حالتان بد می‌شود. فقط همین جمله را به ذهنمان بسپاریم و با خدا عهدی ببندیم که عبور از همه سختی‌ها و خواستن توانستن در لب ارونند در گرو مثبت خدانشدن است، از اینکه چقدر از بچه‌ها اینجا زخمی شدند و چقدر شیمیایی شدند. ماهر عبدالرشید حرفش این بود که ایرانی‌ها به‌اشتباه آمدند داخل کیسه‌ای که می‌خواهم درش را ببندم و خفه‌شان کنم. و واقعاً هم چنین کاری کرد. بروید آمار و اطلاعات را بخوانید. در ۲۴ ساعت اول، ۲۰ هزار مجروح شیمیایی از اینجا رفت؛ بچه‌هایی که مثل شمع ذوب شدند. بگذارید حرف آخرم را اینجا بزنم. گفتم بچه‌های شیمیایی و این یادم افتاد؛ ندیده‌اید بدن دوستان جلو چشمانت تاول زده باشد و شما هیچ کاری نتوانید برایش بکنید. بگذار بگویم

ان‌شاءالله این پرچم به دست شما در مسجدالاقصی به اهتزاز در خواهد آمد.

یک زمان اینجا با جعفر جوادی ایستاده بودیم. یک لحظه سرمان را بلند کردیم با دوربین نگاه کنیم که با تیر جعفر جوادی را زدند. حتی به ۲۰ ثانیه نرسید، با تیر زدندش. اصلاً بلندشدن و با دوربین راحت نگاه‌کردن محال بود. در چنین شرایطی بچه‌ها ایستادند، سختی‌ها را کشیدند، آموزش‌های طاقت‌فرسا

را دیدند، برنامه‌ریزی‌ها شد، بعد وقتی که این اتفاقات افتاد، ما دیدیم پرچم امام رضا^(ع) بالای گلدسته فاو درآمد. همان گلدسته‌ای که برای ۳۰ ثانیه نگاه‌کردن به آن یک‌دفعه می‌دیدید یکی از بچه‌هایمان تیر می‌خورد و مجروح می‌شد. حرف از این است که اگر برای دین خدا بایستیم، با خدا عهد ببندیم و همه

وجودمان را خرج خدا کنیم، خدا همه کائناتش را خرج ما می‌کند. حرف از لب ارونند، حرف از امید به آینده، حرف از بچه‌های انقلابی است که توانستند همه دنیا را متحیر کنند. حرف از لب ارونند است که بچه‌ها برای یک مأموریت بزرگ خودسازی کردند. اگر می‌خواهید مأموریت بزرگ به دست شما اتفاق بیفتد، باید خودسازی کنید.

... ارونند حرف‌هایی دارد که خدا شاهد است حرف ولایت‌پذیری است. ... تا آنجایی که می‌توانستم

حرف از عملیات والفجر ۸ است. حرف از این است که برای بچه شیعه بن‌بستی وجود ندارد. حرف از این است که اگر مثبت خدا بشویم، از همه مشکلات مادی عبور خواهیم کرد.

رضا^(ع) غافل نشوید. رفت بیرون و یک خمپاره آمد کنارش اصابت کرد و شهید شد....

اگر مثبت خدا بشویم، اهل بیت^(ع) هم عاشقمان می‌شوند و همه گره‌های زندگی‌مان باز می‌شود. با شهدا حرف بزنید و بگویید شهدا، شما از این رودخانه وحشی عبور کردید، ولی ما پشت رودخانه چه کنیم؟ چه کنیم زنده ماندیم. شهدا شما چه کردید؟ شهدا یک حرف می‌زنند و می‌گویند ما مثبت خدا شدیم و تلاش

کردیم و اینجا توسل بود و توکل. رمز آخر را بگوییم؛ اینقدر اینجا آتش و بمباران زیاد بود که ۷۰ تا هواپیما را از دشمن زدیم. کم نیست. بماند که چقدر ما را بمباران می‌کردند. آتش خیلی زیاد بود. یکی می‌گفت داد زدم گفتم جابریان، جابریان، پدرمان درآمد؛ چه کار کنیم؟ چقدر آتش؟ زیر آتش ماندیم، گیر کردیم.

می‌گفت شهید جابریان دست‌هایش را تکان داد و گفت بچه‌ها، من که دارم می‌روم، ولی یادتان باشد هر موقع گره به کارتان افتاد، به حضرت زهرا^(س) توسل کنید. و رفت شهید شد.

شبی که یکی از یگان‌ها می‌خواستند در شب عملیات به آب بزنند، دعای توسل آنها ۳ ساعت طول کشید و تمام نشد؛ از بس که گریه می‌کردند. تا می‌گفتند "یا فاطمه‌الزهرا" یک‌دفعه گردان پشت سر گریه می‌کردند.»

و شما پیام‌رسان شهدا باشید؛ یک پلاسکو آتش گرفت، الحمدلله مردم، دولت و صداوسیما، مسئولان، رئیس‌جمهور، رئیس‌مجلس و همه پای کار آمدند. آمدند و گفتند ۳۰ تا از بهترین پاره‌های تن این مملکت سوختند. حق هم همین بود؛ باید از آنها تقدیر کرد و برایشان شمع روشن کرد و در مسیر متروها یادشان را گرمی داشت. رفقا، خدا و کیلی دارم می‌گویم در این مناطق چقدر از بچه‌ها سوختند و آبروی شیعه شدند و رفتند. کی قرار است برای اینها شمع روشن کند؟ کی قرار است یاد آنها را گرمی بدارد؟ کدام شبکه‌ها قرار است بیایند و اینها را به تصویر بکشند؛ این بچه‌هایی که رفتند و هنوز مادرانشان چشم‌انتظارند.

در شلمچه یک مادری آمد و باهم حرف زدیم. برایش آب آوردند که بخورد. آب را در سه نقطه زمین خالی کرد. گفتم مادر چرا این کار را انجام دادی؟ گفت من مادر ۳ تا شهیدم، به من خبر دادند ۳ تا بچه‌ام تشنه‌لب شهید شدند؛ من آمدم اینجا نمی‌توانم آب بخورم. گفتم شب عملیات اروند وحشی شده بود. فردایش به بچه‌ها گفتم نمی‌دانم چرا اروند کرنش کرده درمقابل بچه رزمنده‌ها؟ یکی گفت مگر خبر نداری؟ گفتم نه. گفت مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا پرچم امام رضا^(ع) را از آب اروند عبور داد و در بالای گلدسته‌های مسجد فاو زد؛ آب اروند به بوی پرچم امام رضا^(ع) کرنش نشان داد.

در اینجا یک عهد ببندیم و حرفی بزنیم و برای دل خودمان کاری بکنیم. در اینجا حاج حسین ترابیان که مسئول عملیات بود می‌گفت دلم برای امام رضا و پنجره فولاد تنگ شده و امام رضا خیلی برکت است؛ از امام

ما قرار بود برویم شهر فاو را آزاد کنیم و از دسترسی عراق به آب‌های آزاد جلوگیری کنیم. این روبه‌رو سایت موشکی بود، تیراندازی می‌کردند و همه‌جا را می‌زدند و ما سایت موشکی را تصرف کردیم و اینها جزء اهداف عملیاتی ما بود.

ارزیابی روایت

رهگذر، بخش‌هایی از معارف دفاع مقدس را که قابلیت به کارگیری در زندگی روزمره جوانان امروز را دارد، به مخاطبان انتقال داد.

۴. پیام‌ها و درس‌های دفاع مقدس: راوی در این روایت صرفاً به بیان وقایع و رخداد‌های تاریخی عملیات والفجر ۸ بسنده نکرد، بلکه در قالب کلمات و جملاتی از شهدا، درس‌هایی از دفاع مقدس به‌ویژه درس ولایت‌مداری را به مستمعان گوشزد کرد.

بی‌تردید، روایت فوق‌بدر نظر گرفتن محدودیت‌های مختلفی که بر امر روایتگری دفاع مقدس مترتب است، در زمره روایت‌های خوب و کم‌اشکال قرار می‌گیرد. با وجود این، رفع برخی کاستی‌ها بر قوت این روایت می‌افزاید. از جمله کاستی‌های این روایت می‌توان به نپرداختن راوی به ابتکارات و خلاقیت‌های عملیات والفجر ۸ اشاره کرد؛ با توجه به اینکه این عملیات یکی از موفق‌ترین عملیات‌های دوران دفاع مقدس است که در آن ابتکارات و خلاقیت‌های زیادی بروز و ظهور یافت. سرآمد این ابتکارات و خلاقیت‌ها، طراحی و ساخت پل بعثت روی اروندرود است که یکی شاهکارهای جهادسازندگی در دوران دفاع مقدس به شمار می‌رود. اما در روایت آقای کاجی هیچ اشاره‌ای به پل بعثت نشد؛ در صورتی که این موضوع ضمن اینکه بخشی از نقش نیروهای جهادسازندگی را در این عملیات نشان می‌داد، می‌توانست به‌مثابه یک امر خارق‌العاده مصداقی برای تبیین شعار "ما می‌توانیم" باشد.

در مجموع، این روایت را می‌توان روایتی نسبتاً خوب و کم‌اشکال دانست. آقای حسین کاجی در روایت خود مطالب مهمی را از عملیات والفجر ۸ با کلامی شیوا بیان کرد. علاوه بر شیوایی و گیرایی بیان راوی که از نکات مهم شکلی روایت است، از نظر محتوایی نیز نکات مثبت زیادی در این روایت وجود دارد که برخی از آنها به شرح ذیل است:

۱. روایتی نسبتاً کامل از طرح تا اجرای عملیات والفجر ۸: راوی با توجه به زمان محدودی که در اختیار داشت، بخش‌های مهمی را از طراحی، شناسایی، آموزش‌ها، عبور از اروندرود، جنگ در آن‌سوی اروندرود، پاتک‌های عراق و... بیان کرد.

۲. تبیین جایگاه تعقل و توکل در دفاع مقدس: راوی ابتدا با اشاره به برخی از تلاش‌ها، مطالعات، محاسبات، شناسایی‌ها و... در طراحی عملیات والفجر ۸، جایگاه عقلانیت در جنگ را تشریح کرد و به این شبهه که تعقل و تدبیر در جنگ جایگاهی نداشته است، پاسخ داد. وی در ادامه بعضی از مشکلات و پیچیدگی‌های پیش‌بینی‌نشده عملیات را که رزمندگان با توکل و توسل بر آنها فائق آمدند، برشمرد و با چنین رویکردی، یعنی طرح توأمان مفاهیم تعقل و توکل، جایگاه هریک را به‌خوبی تبیین کرد.

۳. بیان معارف دفاع مقدس: آقای کاجی در لابه‌لای روایت خود، با بیان خاطراتی از رزمندگان به‌ویژه شهدا، گوشه‌هایی از سیره عملی آنها را بیان کرد و از این